

گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی: با امام حسین (علیه السلام) که رفیق بشه آدم درستی می شه!

# اَبْرَاهِيْمُ مَصْحُوْبٌ بِرُفِيْقِهِ اَبِيْ هَادِيٍّ وَابْنِ جَمَالَةَ

بارها می دیدم که با بچه‌هایی که نه ظاهر مذهبی داشتند و نه به دنبال مسائل دینی بودند رفیق می شد و آنها را جذب ورزش می کرد. یکی از آن بچه‌ها که با ابراهیم رفیق شده بود خیلی از بقیه بدتر بود. حتی خیلی راحت حرف از کارهای خلاف می زد و اصلاً چیزی از دین نمی دانست. نه نماز و نه روزه، به هیچ چیز هم اهمیت نمی داد. یک بار به ابراهیم گفتم: «آقا ابرام اینها کین که دنبال خودت راه می اندازی؟» با تعجب پرسید: «چطور، چی شده؟» گفتم: «دیشب این پسر رو با خودت آورده بودی هیئت، اون هم اومد کنار من نشست. وقتی که حاج آقا داشت صحبت می کرد و از مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و از کارهای یزید می گفت این پسر، خیره خیره و با عصبانیت گوش می کرد. وقتی هم چراغ‌ها خاموش شد به جای این که گریه بکنه، مرتب فحش‌های ناجور به یزید می داد!!» ابراهیم که با تعجب داشت به حرف‌هام گوش می کرد، زد زیر خنده و گفت: «عیبی نداره، این پسر تا حالا هیئت نرفته و گریه نکرده، مطمئن باش با امام حسین (علیه السلام) که رفیق بشه آدم درستی می شه، ما هم اگر بتونیم این بچه‌ها رو مذهبی کنیم هنر کردیم.» دوستی ابراهیم با این پسر به آنجایی رسید که همه چیز را کنار گذاشت و یکی از بچه‌های خوب ورزشکار شد. چند ماه بعد و در یکی از روزهای عید، همان پسر یک جعبه شیرینی خرید و بعد از ورزش پخش کرد و گفت: «رفقا من مدیون همه شما هستم، من مدیون آقا ابرام هستم. اگه خدا منو با شما آشنا نکرده بود معلوم نبود الان کجا بودم و...» من و بچه‌های دیگه هم با تعجب نگاهش می کردیم. وقتی داشتم از در بیرون می رفتم اون پسر رو صدا زدم و گفتم: «از من راضی باش یکبار پشت سرت حرف زدم» بعد هم سریع آمدم بیرون توی راه به کارهای ابراهیم دقت می کردم. چقدر زیبا یکی یکی بچه‌ها رو جذب ورزش می کرد و بعد هم اونا رو به مسجد و هیئت می کشوند و به قول خودش می انداخت تو دامن امام حسین (علیه السلام).